

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

چند درس تاریخی از فتح اصفهان به دست شاه محمودافغان

(۲۳ اکتوبر ۱۷۲۲، روز انتقال قدرت از صفویان به شاه محمودافغان است)

شاه محمود (۱۷۱۶-۱۷۲۵م) فرزند میرویس خان هوتکی، جوانی نیرومند و جنگاور دلیری بود، اما زیرکی، تجربه و تدبیر پدر را نداشت، زیرا در وقت جلوس ۱۸ ساله بود و برای رسیدن به منزله پدر به وقت بیشتری نیاز داشت، مگر مسئولیت زیاد و تجربه کم عمر او را بسیار کوتاه ساخت، کوتاه تر از سی سال.

شاه محمود هوتکی، اطلاعات مقدماتی در مورد ایران و دو دسته‌گی و اختلاف در ارکان دولت صفوی را، از زبان پدر خود، حتی در بالین مرگ او شنیده بود و بنابر آن، اندیشه پیشروی تا قلب ایران را در سر داشت. پس از شکست لشکر صفوی در کرمان در ۱۷۱۹ و نه ماه توقف در آن شهر، او به این درک نایل شده بود که اوضاع در ایران برای هر فرد دلیری که بخواهد دست به یک حمله قطعی و موفقیت آمیز بزند، همواره آماده است. بنابر این او در اکتوبر ۱۷۲۱ در رأس سپاهی به عزم تسخیر اصفهان از قندهار خارج شد و پس از پیروزی در جنگ گلناباد (۸ مارچ ۱۷۲۲) و اشغال فرح باد قصر دلخواه شاه صفوی (در ۱۶ مارچ) سر از ماه جون ۱۷۲۲ اصفهان را در محاصره کشید.

بگفته دکتر شفا: «در تمام مدت محاصره شاه سلطان حسین و مشاوران او کوشیدند تا از راه نذر و نیاز و چله نشینی و دعاها و صغیر و کبیر برای دفع بلا و فتنه ها و بیماریهای مختلف که در کتابهای حدیث گردآوری شده بود، و خواندن روضه صاحب الزمان و یا از طریق طلسم و جادو و احضار زعفر جنی پادشاه اجنه برای بمیدان آمدن سپاه جنیان و یا از راه فرستادن اجل معلق برای بزرگان افغان از راه کرامات ملاباشی، کفار ملعون را از ادامه محاصره اصفهان باز دارند، اما به گزارش ماموران شرکت هند شرقی هلند در اصفهان با عنوان «روزنامه وقایع اصفهان»: «با این همه تدابیرکاری از پیش نرفت و شهر چنان گرفتار قحط و غلا شد که یک من گندم به ۲۰ هزار درهم رسید، و پس از آنکه دیگر گندمی باقی نماند و نه جو و برنج و ارزنی، کار به خوردن گوشت خر و سگ و شتر و موش و سرانجام لاشه های مردگان رسید.» (پس از هزار و چهارصد سال، ج ۲، ص ۷۶۰)

سرانجام پس از شش ماه محاصره پایتخت، بر اثر قحطی و گرسنگی و مرگ و میر از بیمارهای عفونی، شاه سلطان حسین مجبور شد از تخت سلطنت فرود آید و خود شخصاً به اردوی افغانها رفته و سرنوشت حیات و سلطنت خود را در پای قدرت شاه محمود بگذارد.

به قول نماینده شرکت هند شرقی انگلیس، «پادشاه قوی شوکت ایران ساعت ۱۲ آذر ۲۳ اکتوبر بدون هیچگونه جلال و جبروت و شکوه سلطنتی از قصر خود سوار شد. او همچون فردی بینوا و پریشان لباس بتن داشت و از آنجا که آشفتگی خاطر از سر و روی ملازمانش می بارید، چنین می نمود که مراسم تشییع رسمی آن اعلحضرت انجام می گیرد.» (لکهارت، انقراض سلسله صفویه، صفحات ۱۹۸)

لکهارت از قول یک شاهد عینی یعنی ژوزف آپی سالیسمیان ارمنی مترجم قنصل فرانسه که در روز تسلیم شاه صفوی در دربار محمود غلزی راه یافته بود، می نویسد: «محمود در گوشه تالار نشسته بر مخده زربفت تکیه داشت. شاه به گوشه دیگر تالار هدایت شده در آنجا قرار گرفت. شاه سلطان حسین پس از ادای تحیات گفت: «فرزندم، چون اراده قادر متعال بر این قرار گرفته که من بیش از این سلطنت نکنم و به موجب مشیتش وقت آن شده که تو از اورنگ سلطنت ایران بالا روی، من از صمیم قلب سلطنتم را به تو واگذار می کنم و از خداوند توفیق ترا می خواهم.» شاه پس از ادای این چند کلمه طره پادشاهی را از دستار خود برگرفته آن را برای تسلیم به امان الله سپرد. ولی چون متوجه شد که

محمود از این کار آزاده خاطر است، طره را از امان الله بازگرفت و خود نزد محمود رفت (و او همانطور نشسته بود) آن را با دست خویش بر سر محمود بسته بار دیگر برای وی توفیق خواست، شاه مخلوع بیدرنگ به جای خود بازگشت و نشست. سپس قهوه و چای صرف شد. محمود ظاهراً در این موقع نسبت به سلطان حسین احساس ترحم کرد و ویرا مخاطب ساخته گفت: «تو اندوه بدل راه مده، بخت و اقبال انسانی چنین بی ثبات است. خداوند چون اراده اش تعلق گیرد، به یکی سلطنت می‌بخشد و چون خواست آن را منتزع ساخته از دستی به دستی و از قومی به قوم دیگر منتقل می‌گرداند. لیکن من عهد می‌کنم که همواره به چشم پدر به تو بنگرم و هیچگاه بدون صوابدید تو دست بکاری نزنم» (همان، ص ۲۰۰)

و از آن روز (۲۳ اکتبر) طومار سلطنت دونیم قرنه مشحون از خون ریزی و سفاکی و استبداد مذهبی صفوی در ایران در هم پیچیده شد. شرح بیشتر این رویداد تاریخی را می‌توان در زبان پشتو در مقاله «دهوتکی شاه محمودپاخون اود صفوی دولت رنگیدل» در سایت بینوا و به زبان فارسی در اراشیف مقالاتم در افغان-جرمن آنالین مطالعه کرد، و اما درس‌های که میتوان از این فتوحات در ایران گرفت به شرح زیر اند:

۱- افغانها مردمان سلحشور و آزادی خواهی اند که هرگاه نیروهای بیگانه برکشور و سرزمین شان تجاوز کند، موقتاً سوز و درد ناشی از تجاوز را تحمل میکنند، ولی هرگز تا آخر نمیتوانند یوغ ذلت و خواری و بردگی متجاوزین را برگردن خود حمل کنند. سرانجام به پا برمیخیزند و انتقام آن همه بی احترامی و هتک حرمت و غارت و چپاول را از متجاوزین میگیرند.

۲- نکته دیگری که می‌باید بدان اشاره کرد، اینست که شاه محمود اگرچه برای سلطنت و اداره یک کشور بزرگ چون ایران، هنوز بسیار جوان بود و برای مملکت داری تجربه بی(بجز دو سه سال اداره قندهار) نداشت، مگر به نظر میرسد که تاریخ رسالت عظیمی بردوش شاه محمود هوتکی گذاشته بود تا طومار سلطه رژیم مستبد و خون آشام صفوی را که با رسمی ساختن مذهب شیعه دشمنی شدیدی را با پیروان سایر مذاهب اسلامی دامن زد، و به این بهانه خون صدها هزار انسان بیگناه هموطن را محض به بهانه داشتن مذهب غیر شیعه بر زمین ریخته بود، در هم بپیچد و به زباله دان تاریخ سپرد. شاه محمود با این کار خود گریبان میلیونها انسان زحمت کش ایرانی و افغان را از چنگال شاهان بی رحم و سفاک و بیکیفایت صفوی برای ابد کوتاه ساخت. رژیمی که در طول ۲۲۰ سال تسلط خود، از آغاز تا انجامش بخون ریزی، بیرحمی، برادرکشی، فساد و تزویر و خودکامگی مطلق گذشت. رژیمی که، زنده کباب کردن، انسان را در دیگ جوش انداختن، شکم دریدن و با تبر دونیم کردن و مقصر را زنده پوست کندن و گوشت دشمن را خام خوردن، مثله کردن و معیوب ساختن انسانها از ابتکارات او بود. رژیمی که شاهان آن در عین ادعای مرشدی و پیشوایی با سفاکی و بیرحمی، بربرادر و زن و فرزندان و حتی مادر خودشان رحم نمی‌آوردند. با در نظر داشت این همه فساد و ناروایی ها و اجحاف و استبداد مذهبی و سیاسی و فرهنگی، بایستی مردم ایران، و بخصوص اقلیت های مذهبی، طغیان محمود افغان را برای سقوط دولت صفویه به فال نیک گرفته باشند، زیرا نجات ایران از دست استبداد مذهبی دولت صفوی از توان ملت ایران خارج بود.

دولت سلطان حسین نابود شد شاه ایران عاقبت محمود شد

۳- درس دیگری که از طغیان محمود افغان برضد سلطنت مستبد صفوی باید گرفت، اینست که جوانان کوهسار افغانستان اگر بخواهند، توانایی راه اندازی یک قیام عمومی یا یک شورش ضد استبدادی و ضد بیگانه را بخوبی دارند و آن را تا پیروزی بردشمن میتوانند رهبری کنند.

۴- ما نمی‌گوئیم که افغانهای فاتح اصفهان، بهتر از عمال و کارگزاران صفوی بر قندهار و هرات و طبس سنیان عمل کرده اند، اما کروسینسکی شاهد عینی میگوید: «یکی از از کارهای نخستین او (محمود) درمسند پادشاهی ایران، عمل انسانی وی درحمل آذوقه برای مردم قطعی زده اصفهان بود. در ماههای اول سلطنت خود با میانه روی که مایه اعجاب ایرانیان شده بود، فرمانروایی می‌کرد. او تا آن حد از عقل سلیم برخوردار بود که بی تجربه‌گی افغانها را برای قبضه کردن امور پیچیده اداری دستگاه سلطنت صفوی تشخیص دهد. از این سبب او وزیران و ماموران عالی رتبه را در مقامشان ابقا کرد و در پهلوی هر یک از آنان یک افغان را گماشت. افغانها جداً متوجه کارداران ایرانی بودند تا مایه فساد و رشوه گیری نشوند و بالنتیجه ایران در اوایل سلطنت محمود از حکومتی برتر از آنچه در نیم قرن گذشته داشت، برخوردار گردید. شاه محمود آنانی را که نسبت به شاه و وطن خود خیانت ورزیده بودند و عمل جاسوسی به نفع افغانها انجام داده بودند یا اعدام نمود یا زندانی ساخت. او علناً می‌گفت از کسانی که به شاه و دولت خود خیانت ورزیده اند، نمی‌توان چشم نیکی داشت و در صورت اقتضای فرصت در مورد وی نیز راه خیانت پیش خواهند گرفت. (تاریخ سیاح مسیحی، ص ۶۳، لکهارت، ص ۲۲۱)

البته قشون فاتح، هنوز ظلم و ستم و نارواییهای که ازجانب عمال صفوی و با تجویز روحانیت شیعه درطول دوره استیلای صفوی بر مردم قندهار اعمال شده بود فراموش نکرده بودند، و باخاطر آوردن آن گذشته تلخ و ناهنجار، طبیعتاً حس انتقام کشی را در افراد مهاجم و فاتح تقویت می‌بخشید و موجب بروز خشونت و اعمالی شد که خوشبینی روزهای نخستین فتح اصفهان را از میان برد و متناسب به عملکرد فاتحان، کینه و نفرت مردم ایران را نسبت بافغانها بیشتر و

بیشتر ساخت و آنها را وادار به مقاومت نمود و سرانجام به شکست اشغال گران انجامید. فراموش نباید کرد که تبلیغات روحانیت سنی در شدت عمل فاتحان بر مردم ایران بی تاثیر نبوده است، چه روحانیت سنی حجاز برای حاجی میرویس پدر شاه محمود فتواداده بودند که: «اگر مسلمانی یک مسیحی محارب را بکشد، یک ثواب کرده است، اما کسی که یک ایرانی (شیعه) را بکشد، ثوابی کرده است که اجر آن هفتاد بار بیشتر است.» (سقوط اصفهان بروایت کروسینسکی، چاپ ۱۳۸۲، ص ۳۲) بر مبنای این فتوای شرعی، قشون فاتح اگر کشته اند یا غارت کرده اند و مال مردم را به غنیمت برده اند، در واقع بدستورات مذهبی خود عمل کرده اند، همانگونه که سربازان قزل باش، بدستور مرشد اعظم شاه اسماعیل و فتوای روحانیت شیعه که حکم داده بودند: «ثواب قتل یک سنی مقابل ثواب قتل پنج کافر حربی است. نکاح با سنی مجاز نیست. خون شان هدر و مال شان حلال است، و واجب است که شکم زنان حامله آنها را شگافته بچه های ذکور شان را نیز به نیزه زنند. خرید و فروش سنیان نیز حلال است، زیرا که خارج از حریت اسلامی اند...» (پس از هزار و چهارصدسال، ص ۷۲۶) اهل تسنن را شکم دریدند یا با تبر دونیم کردند و یا در آب جوش انداختند و یا زنده پوست کردند و ... و ... اجازه بدهید بیرسیم که در کجای این فتوای فقهی، عدالت اسلامی و انصاف خداوندی و رحم و شفقت انسانی وجود دارد. کدام عقل سلیم و وجدان طیبی میتواند به پذیرد که کشتن یک مسلمان توسط مسلمان دیگر و به سرنیزه کشیدن کودک حتی در شکم مادر، یک امر شرعی و اسلامی است و مرتکبین آن مستوجب ثواب و رفتن به بهشت خواهند بود؟

نگاهی به تاریخ مذاهب اسلامی روشن میسازد که در طول تاریخ پیدایش مذاهب و فرق، رهبران و پیشوایان هریک از مذاهب و فرق اسلامی، تنها پیروان خود را مسلمانان راستین گفته و فرق دیگر را مشرک و زندیق و کافر شمرده اند. و وقتی بر گروه مخالف خود غالب آمده اند، از هیچ عمل وحشیانه در حق مخالفین دریغ نورزیده اند و بر سران اعمال غیر انسانی، کلاه شرعی گذاشته و طرف را مستوجب اشد مجازات دانسته اند. پس عامل و علت اصلی این همه افتراق و اختلاف و خونریزیها، رهبران و پیشوایان فرق و مذاهب اسلامی اند که پیروان خود را بجای اینکه درس برادری و برابری و نوع پروری و انسان دوستی و احترام متقابل بدهند، ولا اقل بگویند: کسانی که پیغمبرشان یکی و کتابشان یکی است، فرقی از همدیگر خود ندارند، و باید صمیمانه یکدیگر را دوست بدارند، مگر برعکس با تردید باورها و معتقدات فرقه های دیگر، درس نفاق و کینه توزی و دشمنی داده اند و مردم خوشبایر و ساده لوح را به جان هم انداخته اند و خود سود برده اند. تا امروز هم آنکه روغن بریز بر آتش اختلاف و دو پاره گی عقیدتی بوده و هست، روحانیت منتفذ در کشور های اسلامی است که برای منافع و صلاح کار خود، از دین فروشگاه پر مشتری و یک سوپر مارکت پرسودی ساخته که در آن با تزویر و ریاکاری متاع ثواب و گناه و سند رفتن به بهشت در برابر انجام اعمال غیر انسانی و تروریستی داده میشود و با ایجاد دره تنافر میان فرقه های مختلف اسلامی، نمی گذارد مردم مثل انسان های خرد ورز و عاقل شرافت مندانه در کنار هم زندگی کنند. و انرژی و توان خود را در جهت ارتقای سطح زندگی خود و هموعان خود بکار گیرند و از مزایای آن لذت ببرند. در جوامع غرب هر کس با هر عقیده و هردین و هر آئینی که است، در کنار هم زندگی میکنند، و هیچکس بخود حق نمی دهد تا کسی را بخاطر اختلاف دین، عقیده، جنسیت، ملیت یا رنگ بچشم حقارت ببیند و توهین کند.

این همه جنگ وجدل حاصل کوته نظری است

چون نظر باز کنی، کعبه و بت خان یکی است!

داکتر شفا، دانشمند ایرانی بر اثر تحقیقات وسیعی که در عرصه دین و مذهب دارد، بدون تعصب اذعان میدارد که: مکتب شیعه از همان زمان بنیانگذاری خود با تسنن که آئین حکومتی دستگاه خلافت اسلامی بود، دشمنی داشت، ولی این دشمنی به سطح ناسزاگوئی و اهانت و قیاحانه به سه خلیفه اول از خلفای راشدین تنزل نیافته بود. سنیان هم هیچگاهی به خلیفه چهارم شان (علی بن ابی طالب) توهین و بدگوئی نکردند و حتی به خاندان علی نیز با آنکه به امامت آنان قایل نبودند، دشنام نگفتند، مگر این نسبت های رکیک و کارهایی از قبیل عمرکشان و عرسوزان و سایر طعن و لعن ها فقط با رویکار آمدن صفویه در ایران، رونق گرفت. سلاطین صفوی بخاطر پیشبرد اهداف سیاسی خود به بهره برداری از این نفاق انگیزی دکانداران دین نیاز داشتند و بنابراین شیعه را به عنوان مذهب رسمی و حکومتی اعلام داشتند و سپس تعمیم بخشیدن آن را در میان اهل تسنن با گردن زدن زنها و شکم دریدن و شکنجه های غیر انسانی همراه ساختند. و شاه اسماعیل در دوشبانه روز بیست هزار مردم سنی را در تبریز که زبان به لعن سه خلیفه اول نکشوده بودند، با تبر به دونیم کرد. و بالمقابل در ترکیه عثمانی نقیبان و «قاضی القضاة» های آنان فتاوی زشت و احمقانه بی در مورد اهل تشیع صادر کردند که دست کمی از فتاوی مجتهدان عظام اصفهان در مورد اهل تسنن نداشت و بنابراین چهل هزار شیعه در ترکیه به جرم شیعه بودن سربسته شدند. دانشمند مزبور می افزاید: از زمان تالیف و انتشار «اصول کافی» تا امروز، هزاران حدیث کوچک و بزرگ در مذمت اهل تسنن و توهین به معتقدات و مقدسات آنها در کتب احادیث و روایات شیعه نقل شده است. شیخ الاسلام ملا محمدباقر مجلسی قهرمان مبارزه باتسنن در عهد شاه سلطان حسین صفوی، که همه تلاش خود را صرف آزار و اذیت سنیان ایران کرد، به تنهایی بیش از هزار حدیث درم سنیان از خود بیرون داد. البته این دشمنیها و اتهامات جنبه متقابل خود را داشت و روحانیت سنی ترکیه عثمانی در صدور فتوای زشت تر از ملاها و شیوخ شیعه دست کمی نداشتند. (توضیح المسایل، ص ۲۵۹-۲۶۰)

عارف فرزانه، فریدالدین عطار در اسرار نامه میگوید:

ز نادانی دلی پرزرق و پرمکر گرفتار علی ماندی و بویکر همه عمر اندرین محنت نشست ندانم تا خدا را کی پرستی؟

۵ - متأسفانه، یکی از خصوصیات جنگ های مذهبی که در آن رهبران دینی نقش تعیین کننده دارند، کشتن و غارت دارائی مردم و ملل مغلوب به عنوان «غنیمت» است. و در مقام مقایسه میتوان گفت: ظلم و ستمی که مردم ایران از دست شورشیان افغان دیده اند، در مقایسه با ستم و نارواییهای که مردمان بخش های اشغالی افغانستان توسط قزلباشان صفوی دیده اند، شاید شدیدتر نبوده باشد. بدون تردید سطح درک شورشیان افغان، اولاً در سطح بینش اقلیت های مذهبی و قومی ایران بود که بیشتر بر انتقام کشی از حاکمیت متعصب دینی استوار و رهنمای عمل شان فتوای های مذهبی بود. و ثانیاً در زیر تاثیر باور های مذهبی، هر عملی که در حق اهل تشیع انجام میدادند، آنرا یک عمل روا و مشروع تلقی میکردند، زیرا در آن زمان، نه از حقوق بشر و سازمان ملل خبری بود و نه از تمدن و پیشرفت امروزی و رسانه های گروهی مثل bbc و غیره اثری، اما در پایان قرن بیستم که بشر در اوج تمدن و پیشرفت قدم گذاشت و در عرصه دانش و تکنالوژی بدست آوردهای شگفت انگیزی نایل گردید و با آفرینش انواع وسایل رفاهی یا تباهی و پیشرفت در ارتباطات جمعی، و انفجار اطلاعات سمعی و بصری (چون: مجلات، کتب، روزنامه ها، رادیو و تلویزیون و تلفن موبایل و ستلایت (ماهواره) و کامپیوتر و اینترنت و فکس و میدیای کامل، و غیره) جهان را به دهکده کوچکی مبدل ساخته است، چرا رهبران جهادی که هریک خود را پروفیسور، استادالهیات، شیخ و پیر و مرشد و عالم عرصه دین و مذهب میشمرند، مرتکب آن همه جنایات در حق مردم کشور خود و بخصوص شهریان کابل گردیدند؟ جنایاتی که نظیر آن را در هیچ کتاب تاریخ و داستان جنایی نمیتوان یافت و شنیدن آن هنوز هم موبراندام انسان راست میکند. مگر همین جهادیهای افغان نبودند که پس از اشغال کابل و سایر شهرهای کشور در ۱۹۹۲، بدستور رهبران تنظیمی خویش پستان های زنان را بریدند و در بیرل های انبار کردند؟ مگر همان هایی که برفرق مردم بی دفاع کابل میخ های شش انچه کوبیدند، خود را جهادی نمی گفتند؟

مگر آنهایی که انسانها را زنده در کوره های خشت پزی سوختاندند، و زنان را به صلیب کشیدند، و مردان را زنده از چنگک قصابی آویزان کردند، همین مجاهدین نبودند؟ مگر همین مجاهدین نبودند که بردختر و زن و ناموس مردم تجاوز کردند. دارائی های مردم را بغارت بردند و بردارائی های عامه دل نسوختاندند، کارخانه جات و فابریکات تولیدی را از بیخ و بن نابود کردند و شهر کابل را به خاکدان سیاه مبدل و در واقع تمدنی را برباد دادند و حتی سلاح های ثقیله چون تانکها و زره پوشها را بشمول بس های شهری به پاکستان برده به نرخ آهن پاره فروختند. رهبران جهادی که هریک، از مدرک کشتار و غارت مردم و ویرانی وطن خود، صدها میلیون دالر در بانکهای خارج ذخیره کرده اند، با این همه ستمی که بر مردم و وطن خود روا داشته اند، چرا از مردم خجالت نمیکشند. و هنگام خطابه دادن خود را قهرمان نجات ملت وانمود میکنند؟!

ستم و نارواییهای که اکثر این رهبران در حق مردم افغانستان در پایان قرن بیستم مرتکب شدند، بدون تردید از سوی شورشیان افغان در حق مردم اصفهان اجران شده، و رنه ناظران اروپائی آنرا ضبط و ثبت میکردند. پس یک بار دیگر به این نتیجه میرسیم که پیشوایان مذهبی در مشتعل کردن جنگ های خانمانسوز مذهبی نقش محوری دارند و مسؤول تمام خونریزیهای اند که آنها با صدور فتوای شرعی خود در میان پیروان خوشباور مذاهب و فرقه های مختلف بر زمین ریخته اند.

۶ - نسل های افغانی باید توجه داشته باشند که، جانشینان میرویسخان، بجای آنکه حاکمیت ملی را در داخل کشور توسعه و استحکام بخشند، فقط از روی شور جوانی و احساسات مذهبی و حمیت پشتون والی، بدون محاسبه دقیق توانایی ها و ظرفیت های افغانی برای اداره یک کشور بزرگ تاریخی، خواستند دامنه حاکمیت افغانی را به درون قلمرو صفوی ایران گسترش دهند، در حالیکه فتح پایتخت یا چند ولایت یک کشور چیزی و اداره کشوری بزرگ چون ایران، چیز دیگری بود و در شرایط فقدان رجال مجرب و کاردان و کارآزموده، اداره یک چنین مملکتی از توان یک عده جنگجویان سلحشور و بیباک و فداکار، کار بسیار دشوار و ناممکنی بود. به همین دلیل همه افغانهای که به طمع فتح و اشغال ایران کمر بسته بودند، از روزیکه از قندهار بیرون شدند تا پایان عمر خود یک روز آرام و بی دغدغه ندیدند و سرانجام تمامی آنان (در حدود ۲۰ هزار نیروی مهاجم و سی هزار اعضای خانواده های شان که به امر شاه محمود از قندهار به اصفهان کوچ کرده بودند) توسط مردم ایران و بخصوص بدستور نادر افشار قتل عام گردیدند. و سرانجام در ۱۷۳۸ میلادی نادر افشار طومار دولت هوتکی قندهار را در هم پیچید، و سران خاندان هوتکی غلزی را از قندهار به خراسان، مازندران و بخارا و بلخ و غیره نقاط دوردست تبعید و نابود کرد. و از زمان میرویس خان تا تاسیس دولت مستقل افغانستان (در ۱۷۴۷) سی سال طول کشید تا شخصیتی چون احمدشاه ابدالی ظهور نمود و او توانست با مشورت و همکاری رجال مجرب افغانی قلمرو حاکمیت افغانی را در چوکات متین تر و با دوام تری پی ریزی نماید که تا امروز دوام آورده است. **پایان**